

آقای ستانیزی! برای بی اعتبار ساختن استقلال کشور، چقدر پول از انگلیس و پاکستان میگیرید؟

قسمت دوم

در این قسمت، به مسائل ذیل پرداخته میشود:

- ۱- آیا افغانستان قبل از شاه امان الله، یک کشور مستقل بود؟
- ۲- آغاز تلاش انگلیس برای سلب استقلال افغانستان
- ۳- معاهدات لاهور، گندمک، و پذیرفتن شرایط انگلیس از جانب امیر عبدالرحمن خان

آیا افغانستان قبل از شاه امان الله، یک کشور مستقل بود؟

موضعگیری وطن پرستانه شخصیت های ملی و نیک نام کشور هریک: داکتر زمانی، داکتر سید عبدالله کاظم، جنب ولی احمدنوری، پوهندوی شیمافغوری، ملالی نظام، زرغونه عبیدی، صالحه جان وهاب، احسان الله مایار، جلیل غنی، عارف عباسی، مسعودفارانی، داکتر سیدخلیل الله هاشمیان، داکتر نجیب الله بارکزی و دیگر هموطنان میهن دوست، در برابر جفنگیات داکتر ستانیزی، نه تنها حقانیت موقوف مرا تانید میکند، بلکه نظریات هریک از این بزرگواران درس های سودمندی برای نسل جوانان وطن نیز خواهند بود. رسالت و دین ملی هر صاحب قلم و وطن دوستی است تا مثل شخصیت های فوق الذکر با احساس مسنولیت در برابر استقلال و افتخارات تاریخی این کشور، به جواب یاوه گونی های اشخاصی امثال ستانیزی ها بپردازند.

این موضعگیری ها مرا برآن داشت تا بقیه این نوشته را که بنا بر تکلیف صحی کمی به تأخیر افتاد، در معرض قضاوت خوانندگان ارجمند بگذارم.

داکتر ستانیزی، در ارتباط استرداد استقلال افغانستان، میگوید: استرداد استقلال افغانستان افسانه ای بیش نیست زیرا افغانستان هیچوقت آزادی اش را از دست نداده و همیشه مستقل و دارای سیاست آزاد بوده و با کشور های دیگر روابط داشته است. او علاوه میکند که جنگ سوم افغان و انگلیس، بخاطر استرداد استقلال کشور، بی معنی و غیر ضروری بود و نتیجه اش فقط به باز شدن سفارت شوروی در افغانستان و قطع امداد پولی انگلیس به افغانستان انجامید.

ولی به جواب این داکتر اسطوره ها باید گفت که: آقا! تاریخ، اسطوره نیست، و خواننده و شنونده امروز نیز، افراد دوران سنگ جدید و عصر مغاره نشینی و بیسواد و لا شعور نیستند، که هرچه از یک ذهن خیال پرست، برون آید، چشم و گوش بسته قبول کنند. مردم امروز، برخلاف شما خیلی عقل دارند، دانش دارند، فهم و درک و منطق دارند و هیچ سخنی را بدون سند و برهان و شواهد

قبول نمی کنند. این فقط شما استید که هر واقعیت را ، بازتانی از اسطوره و افسانه فکر میکنید و پروای آنرا ندارید که با گفتن چنین افسانه هایی مردم بریش تان می خندند. بگذار، از این داکتر افسانه ها بپرسم که : اگر افغانستان، بگفته شما همیشه مستقل بوده است، پس لطفاً سفراء افغانستان را در عهد شاه زمان و شاه محمود سدوزائی و سپس در عهد امیر دوست محمدخان و امیر شیرعلی خان و امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان ، اسم ببرید و بگوئید افغانستان در کدام یک از کشورهای همسایه مثل، ایران و هند برتانوی، بخارا و ترکیه عثمانی و دیگر کشورهای اسلامی سفیر داشت ؟

البته که اسم برده نمی توانید، چون سندی در این زمینه ارائه کرده نمیتوانید. پس معلوم میشود که افغانستان هیچ سفیری در کشورهای همسایه از مسلمان تا نا مسلمان نداشته است و علت آن، اینست که افغانستان از هنگامی که با انگلیس داخل روابط دیپلماتیک شده است، یعنی از زمان شاه شجاع تا امیر حبیب الله خان (از ۱۸۰۹-۱۹۱۹)، در سیاست خارجی خود مستقل نبوده است و بدون اجازه انگلیس ها نمیتوانسته با هیچ کشوری دیگر روابط دیپلماتیک داشته باشد، به کلام دیگر، افغانستان یک کشور تحت الحمایه و زیر نفوذ سیاسی انگلیس بوده است.

استعمار انگلیس به اشکال مختلف کشورهای دور و نزدیک خود را زیر سلطه و نفوذ سیاسی خود در می آورد، مثلاً از طریق ایجاد کمپنی تجارتی، بعد از طریق حمله نظامی و اشغال آن کشور را به مستعمره خود مبدل میکرد، اقداماتی که در نپمقاره هند، و غیره کشورها عملی نمود. راه سومی زیر نفوذ قراردادن کشورها، از طریق تحمیل فشارهای خارجی بود که شاه ، امیر، خان و سرکرده یک امیرنشین را وادار به بستن قرارداد دوجانبه و سه جانبه میکرد و با قید موادی که رنگ و بوی دوستی داشت، انگلیس خود را مکلف به پرداخت کمک مالی و معاش مستمری به امیر یا رئیس کشور مورد نظر میساخت، مانند امیر افغانستان، خان کلات (بلوچستان) و امیران سند، که این نوع روابط نیز شکل دیگری از استعمار است.

بدینسان دیده میشود که امیران افغانستان، قبل از شاه امان الله بطورکل تحت الحمایه انگلیسها بودند و از خود اراده و اختیاری در برقراری مناسبات دیپلماتیک با کشورهای آزاد جهان نداشتند. مطالب آتی در همین راستا ارائه میگردد.

آغاز تلاش انگلیس برای سلب استقلال خارجی افغانستان

باید توجه داشت که انگلیس ها در سراسر قرون ۱۸ و ۱۹ (بخصوص بعد از آغاز بازی بزرگ میان انگلیس و روسیه در آسیای مرکزی که افغانستان مرکز ثقل این بازی بود)، از هر قدمی که از سوی روسیه یا فرانسه به قصد رسیدن به هند برداشته میشد ، بسیار نفرت داشتند و در برابر آن از خود شدیداً عکس العمل نشان میدادند.

مثلاً، زمانی که زمامدار افغانستان زمانشاه برای فتح دهلی دست به لشکرکشی زد و تا لاهور پیش رفت (۱۷۹۸)، این اقدام زمانشاه، یکجا با این آوازه که زمانشاه با ناپلئون دست یکی کرده و بمنظور فتح هند پیش می آید، انگلیس ها را سخت پریشان ساخت، و از طریق دیپلماسی (تفتین) نخستین ضربت مهلک خود را بر پیکر افغانستان وارد کردند: لارد ویسلی حاکم اعلی کمپنی هند شرقی؛ به نماینده ایرانی الاصل خود (مهدی خان ملقب به بهادر جنگ نماینده کمپنی در بوشهر ایران) هدایت داد تا با دربار قاجاری تماس گرفته، دولت ایران را بر ضد دولت افغانستان تحریک و به کمک

انگلیس امیدوار کند. مهدیخان بحضور شاه (فتح علیشاه قاجار) بار یافت و در ضمن مطالب دیگر اظهار داشت: « زمانشاه که در لاهور است بر شیعیان آنجا ظلم میکند، هزاران نفر شیعی از ظلم او به ممالک کمپنی هند شرقی پناهنده شده اند، اگر پادشاه ایران بر افغانها حمله نماید، ثواب جمیل حاصل خواهد کرد. برای اینکار بهتر است محمودشاه (برادر زمانشاه) را که در ایران پناهنده است با نیروی کمکی به افغانستان بفرستد تا بر برادرش غلبه نماید و ستم گری زمانشاه بر شیعیان خاتمه یابد. » [۱]

اتفاقاً در این هنگام بر سر حاکمیت خراسان و حدود دوکشور مکتوبات جدی بین زمانشاه و فتحعلی شاه قاجار رد و بدل شده بود و این پیش آمدها کار تفتین انگلیس را موثر تر ساخت و دولت ایران را بر آن داشت تا برای زمانشاه که در لاهور رسیده بود، در خراسان مزاحمت خلق کند.

فرهنگ از قول سرجان ملکم، مینویسد: « وقتی شاه قاجار قریه مزینان سبزوار را محاصره کرد یک نفر افغان از طرف وفادارخان وزیر اعظم زمانشاه، نامه ای با چند شال ظریف به عنوان خلعت برای حاجی ابراهیم وزیر اعظم قاجار آورد. در این نامه صدراعظم زمانشاه نوشته بود: « اگر حکمران ایران از حمایت شهزاده محمود دست بکشد و اطمینان بدهد که به متصرفات افغانستان حمله نخواهد کرد تا زمانشاه بتواند بدرستی نقشه اش را در کشور هندوستان تعقیب کند، زمانشاه از حمایت روسای خراسان خود داری خواهد کرد و تمام ایالت را تا چند میلی هرات رها خواهد کرد تا به تصرف شاه ایران درآید. » [۲]

معلوم نیست زمانشاه چگونه و در تحت تاثیر چه عواملی از متصرفات خود در غرب کشور (خراسان)، صرف نظر کرده و آن را در عوض سرزمینی که هنوز بدست نیآورده بود، در اختیار دولت فارس قرار داد؟ ظاهراً چنین مینماید که زمانشاه در پایان کشیدگی ها با دولت فارس به این فیصله رسیده باشد که در صورتی که فتحعلیشاه از کمک به برادرش، شاه محمود صرف نظر نماید او در عوض از خراسان در میگذرد.

بدینسان، اولین ضربت کمرشکن انگلیس بر ضد تمامیت ارضی افغانستان وارد شد و خراسان بدون جنگ و رویا رونی نظامی به تصرف ایران در آمد، در حالی که زمانشاه به فتح هند نایل نشد و بزودی توسط مخالفان خود دستگیر و به دستور برادر خود شاه محمود از نعمت بینائی محروم گردید (۱۸۰۱).

در سال ۱۸۰۹، انگلیسها برای ایجاد کمر بند مستحکم دفاعی در برابر روسیه و فرانسه، با یک مانور نظامی، رنجیت سنگ حکمران پنجاب را وادار ساختند تا عهد نامه یی را به امضاء برساند که در آن دوست و دشمن انگلیس را دوست و دشمن خود بشناسد و تعهد نماید که بدون از انگلیس با هیچ کشور دیگری داخل روابط سیاسی و نظامی نگردد.

عین محتوای قرار داد رنجیت سنگ را انگلیس ها در سال (۱۸۰۹) با شاه شجاع نیز توسط مونت ستوارت الفسنتن در پشاور به امضای رساند و از وی تعهد گرفت که در برابر حمله فارس و فرانسه بر این کشور، به دفاع از هند بریتانوی بپردازد و نگذارد که پای هیچ فرد فرانسوی به افغانستان داخل گردد. البته انگلیس نیز به شاه شجاع عندالموقع کمک خواهد کرد. [۳]

در سال ۱۸۳۷ [که سال آغاز بازی بزرگ میان انگلیس و روسیه ثبت شده است]، ایران با تشویق و همراهی مشاورین روسیه، بر هرات حمله نمود و انگلیس ها خواستند جلو روسیه را در هرات که دروازه هندوستان پنداشته میشد، بگیرند. بنابراین الکساندر برنس را به دربار امیر دوست

محمدخان به کابل فرستادند تا امیر را تشویق کند که به کمک شاه کامران در جنگ با ایران بشتابد، اما امیر دوست محمدخان که شاه کامران را قاتل برادر بزرگ خود، وزیرفتح خان میدانست، وهرگز وجود او را در هرات به نفع خود و خاندان خود نمی دید، شرط اشتراک خود را در جنگ با ایران، منوط به استرداد پشاور از چنگ رنجیت سنگ، دوست انگلیس وانمود کرد. هنوز مذكرات برنس با امیر دوست محمدخان به پایان نرسیده بود که کپتان ویکوویچ، به عنوان سفیر روسیه وارد کابل شد و در اولین دیدار خود با امیر دوست محمد وعده کمک استرداد پشاور از چنگ رنجیت سنگ را با زور و زر امپراتور روسیه داد. امیر دوست محمدخان هم برای اینکه انگلیس ها را ترسانده باشد، تا به خواهش او گردن نهد، کاپی مکتوب سفیر روسیه را به برنس داد و برنس هم آنرا به گورنر جنرال هند فرستاد و از آنسو دستور بازگشت فوری برنس به هند رسید و سفارت برنس در کابل ناکام گردید.

انگلیس ها به این فکر افتادند که روسها در دیپلماسی از آنها جلو افتاده اند، بنابراین تصمیم گرفتند تا افغانستان را از طریق نظامی اشغال و به مستعمره خود تبدیل نمایند. برای نیل به این منظور، شاه شجاع را که در هند آواره و در بدر میگشت، پیدا کردند و با همراهی رنجیت سنگ، زعیم پنجاب یک قرارداد سه جانبه عقد کردند که به قرار داد مثلث لاهور مشهور است.

در قرارداد (مثلث لاهور- ۱۸۳۸) میان شاه شجاع، رنجیت سنگ و نماینده انگلیس گفته شده بود: « ماده اول- آنچه ممالک متعلقه این روی آب سند و آن روی آب سند مذکور که در تحت تصرف و داخل علاقه سرکار خالصه جی (رنجیت سنگ) است. چون صوبه کشمیر با حدود شرقی و غربی و جنوبی و شمالی اتک و چچه و هزاره و کنبل و انت و غیره توابع آن و پشاور با یوسفزایی و غیره و ختک و هشتغر و مچنی و کوهات و هنگو و سایر توابع پشاور تا خیبر و بنو و وزیر و تانک و گرانک و کاله باغ و خوشحال گره و غیره با توابع آن و دیره اسمعیل خان و توابع آن و دیره غازی خان و کوت مشهین و عمرکوت و غیره با جمیع توابع آن و سهنگر و اروات مند واجل و حاجی پور و روح پور، و هر سه کیچی ملک میسنگره با تمام حدود آن، و صوبه ملتان با تمام ملک آن. سرکار شاه موصوف «شاه شجاع» و سایر خاندان سدوزایی را در ممالک مرقومه الصدر، هیچ دعوی نسل بعد نسل و بطنا بعد بطن نبوده و نخواهد بود. [۴]

ماده چهاردهم: دوست و دشمن هر سه سرکارات ممدوحین یعنی سر کار خالصه جی رنجیت و سرکار کمپنی انگلیس بهادر و سرکار شاه موصوف واحد است.

ماده پانزدهم میگوید: آنچه ممالک و توابع آن در تصرف میران سند الحال است، شاه شجاع الملک و سایر خاندان سدوزایی را نسل بعد نسل و بطنا بعد بطن، بابت فرمان برداری یا باقیات معامله گذاری در حال و استقبال با آن ممالک هیچ دعوی و سر و کاری نیست و نخواهد بود. ملک و مال میران سندیه نسل بعد نسل است و خواهد ماند. (پنج سال بعد در سال ۱۸۴۳ انگلیس ها تمام سند را اشغال کردند.)

در ماده هیجدهم آن آمده است: «شجاع الملک و سایر خاندان سدوزایی بدون استمزاج و استصواب سرکارین عالین خالصه جی و سرکار کمپنی انگلیس معامله و سروکار به احدی از سرکارین یعنی پادشاهان غیر نخواهد کرد و اگر احياناً کدام سرکار غیر، عزم لشکرکشی بر ملک سرکار خالصه جی یا صاحبان انگلیس نماید، بقدر مقدور خود به مقابله آن بپردازد. " [۵]

چنانکه در مواد فوق الذکر قرارداد لاهور دیده میشود، شاه شجاع چنان در تب بدست آوردن سلطنت افغانستان میسوخت، که حاضر بود، نیم افغانستان را به رنجیت سنگ و انگلیس ببخشد، بشرطی که آنها وی را دوباره بقدرت برسانند.

انگلیس ها در سال ۱۸۳۹ افغانستان را اشغال کردند و شاه شجاع را منحیث یک شاه دست نشانده بر تخت کابل برقرار ساختند، ولی آن شاه نگون بخت در هیچ امری اختیاری نداشت، و هرچه اجرا میشد، از سوی انگلیس ها بر سر مردم تحمیل میگردد تا آنکه در نومبر ۱۸۴۱ مردم کابل و حومه دست به قیام زدند و انگلیس ها را از خاک و خانه خود پاک روفتند و بعد از آن انگلیس ها متوجه شدند، که حکومت کردن بر مردم افغانستان ناممکن است، ولی میتوان با پول برخی از این مردم را خرید و به خدمت خود در آورد.

از آن پس در تمام قرارداد های دوجانبه ای که انگلیس ها با امیران افغانستان عقد کرده اند، این جمله از سوی انگلیسها قید میشد که: دوست و دشمن انگلیس، دوست و دشمن افغانستان است. و امیر افغانستان بدون استصواب و اجازه انگلیس، با هیچ کشور دیگری رابطه سیاسی برقرار نمیکند.

در میان امیران قبل از شاه امان الله، فقط امیر شیرعلی خان با سیاست انگلیس در افغانستان سر مخالفت شور میداد و از انگلیس ها متنفر بود و در هیچ قراردادی چنین چیزی را امضا نکرد.

بقول داکتر بلیو محقق نامدار انگلیس: «امیر شیرعلیخان از انگلیسها متنفر بود و هیچگاه این

تنفر را مخفی نمی داشت.» [۶] به همین خاطر، دولت انگلیس سیاست خشنی را در مقابل امیر شیرعلی خان اتخاذ کرد و فشار خارجی را بر امیر شددت بخشید و این فشار از سوی ایران با اشغال بخشی از ایالت سیستان توسط قشون های اعزامی آن کشور از قاین و کرمان عملی گردید. بعد هم که امیر شیرعلیخان میخواست با توسل به شمشیر خاک های اشغال شده را اعاده کند، انگلیسها بر طبق معاهده پاریس، پای حکمیت جلو گذاشتند و بر اثر این حکمیت بخشی از سیستان برای دایم از پیکر افغانستان جدا و به ایران تعلق گرفت. بگفته داکتر بلیو: «این حکمیت که سبب شمردن و بی عزت کردن دولت افغانستان شمرده میشد، چنان روابط امیر و انگلیس را خراب ساخت که سبب جنگ دوم افغان و انگلیس شد.» [۷]

امیر تلاش نمود تا روابط خود را با روسها استحکام ببخشد و همین که نماینده روسیه (جنرال ستالیتوف) را بدربار کابل پذیرفت (جولای ۱۸۷۸)، و مذاکراتی با وی انجام داد، انگلیسها نیز با عجله هیأتی را بریاست چمبرلین به افغانستان فرستاد که سرحدار افغانستان در دکه مانع ورود هیئت به افغانستان گردید، و این امر بهانه ای برای دومین حمله نظامی انگلیس به افغانستان و رفتن امیر شیرعلی از کابل به عزم تاشکند برای جلب کمک روسیه شد ولی روسها به او اجازه ورود ندادند و امیر از غم این فریب بزرگ، مریض گردید و در فبروری ۱۸۷۹ در مزار شریف فوت نمود و امیر محمد یعقوب خان مریض به جای پدر قرار گرفت.

تحمیل معاهده گندمک:

انگلیسها پس از آنکه کابل را اشغال کردند، امیر محمد یعقوب خان پسر بیمار و تازه از بند رها شده امیر را از کابل به گندمک بردند و او را مجبور ساختند در پای معاهده ای امضا بگذارد که متن آنرا خود تهیه کرده بودند. در معاهده گندمک که به تاریخ ۲۶ می سال ۱۸۷۹ از سوی امیر محمد یعقوب خان و کیوناری نماینده هند برتانوی به امضا رسید، در ماده نهم آن چنین آمده است:

« چون بین هر دو حکومت طبق این معاهده دوستی برقرار شده است. حکومت برتانیه شهر های قندهار و جلال آباد و علاقه هایی را که اکنون تحت اشغال قشون برتانوی قرار دارد تخلیه کرده و واپس میسپارد. به استثنای کرم، پشین و سیبی که تحت تسلط و انتظام برتانیه است، اما این سلطه دایمی نبوده و مالیات آن بعد از وضع مصارف داخلی سالانه به امیر افغانستان پرداخته خواهد شد. حکومت برتانیه انتظام « میچنی» و «خیبر» را که بین پشاور و جلال آباد واقع است، در دست خود میگیرد و هم انتظام امور رفت و آمد قبایلی را که در این دو منطقه تعلق دارند، برتانیه به دست خود خواهد داشت.» [۸]

علاوتاً در معاهده گندمک میخوانیم: «امیر افغانستان و متعلقات آن متعهد است که در روابط با حکومت های خارجی پابند مشوره با حکومت برتانیه بوده و با این حکومت عهدی نبندد و سلاح بر ضد شان نبردارد و در صورت حمله خارجی امداد نظامی و اسلحه و پول انگلیس بغرض دفاع، طوریکه انگلیس مناسب داند، استعمال خواهد شد...» [۹]

امیر عبدالرحمن خان و پذیرفتن شرایط انگلیس:

هنگامی که وضع در افغانستان بر اثر دومین تجاوز انگلیس رو به وخامت نهاده بود، سردار عبدالرحمن خان از تاشکند به عزم شرکت در جهاد مردم افغانستان کمر بست و مشکلات را با سرپنجه تدبیر از سر راهش پس کرد و با نیروهای هوادار خود وارد چاریکار شد و خود را پادشاه افغانستان اعلان نمود. در اینجا، گرفتن نماینده سیاسی انگلیس به ملاقات او رفت و تصمیم حکومت هند برتانوی را به وی روشن ساخت که :

" در باب مملکت افغانستان به من امر شده است اظهار بدارم که تمام ولایت قندهار به حکمران مستقلی تفویض شده غیر از محالات پشین و سیبی که به تصرف خود دولت انگلیس خواهد بود. علیهذا دولت انگلیس در این مسائل و در باب قراردادی که با امیر محمد یعقوب خان داده است (منظور معاهده گندمک است) نمیتواند تجدید مذاکراتی با شما بنماید. با این مستثنائات دولت انگلیس مایل است شما اقتدار کامل و مبسوط خود را بر افغانستان چنانکه قبلاً امرای خانواده شما داشته اند، مستحکم نمایند." [۱۰]

گرفتن علاوه کرد:

"فرمانفرمای هندوستان بمن اجازه داده اند به شما اظهار بدارم از آنجائی که دولت انگلیس قبول نمیکند دول خارجه در افغانستان حسن مداخله داشته باشند و نیز دولت ایران و دولت روس قول داده اند که از مداخله نمودن در امور افغانستان احتراز نمایند، واضح است که حضرت والای شما نمیتوانید غیر از دولت انگلیس با دیگر دولت خارجه روابط پولیتیکی داشته باشید..." [۱۱]

امیر عبدالرحمن خان هم شرایط انگلیس را پذیرفت. بر اساس این گونه تعهدات بود که انگلیسها به شاهان و امیران افغانستان، کمک پولی میکردند و آنها را بخود وابسته میساختند تا بدون استیذان انگلیس با هیچ کشور دیگری روابط سیاسی و تجارتي و نظامی برقرار نکنند.

جناب ستانیزی، آیا اطلاع دارید که چرا امیر عبدالرحمن خان پسر بزرگ خود شهزاده نصرالله خان را به انگلستان فرستاد؟ در نامه ای که امیر عبدالرحمن خان بدست پسرش به پادشاه انگلستان فرستاده بود، صرف میخواست که انگلیس اجازه دهد تا امیر افغانستان، مشکلات خود را بجای حکومت هند برتانوی مستقیماً با مقامات لندن مطرح کند، ولی چون از این نامه بوی استقلال خارجی

می آمد، انگلیس ها این تقاضای امیر را قبول نکردند. امیر حبیب الله خان، نیز بعد از ختم جنگ جهانی اول، نامه ای به حکومت بریتانیا فرستاد، و در آن تقاضا کرد تا انگلیسها در بدل این مسأله که او با دشمنان انگلیس (آلمان و ترکیه) هم پیمان نشد و اجازه نداده بود تا مردم افغانستان برضد انگلیس ها در هند قیام کنند، امکانات استقلال سیاسی افغانستان را فراهم کند، اما انگلیس ها از وعده ای که به امیر حبیب الله خان داده بودند، انکار کردند و جواب مناسبی به امیر ندادند. [۱۲]

به همین خاطر محمود طرزی، سیاستمدار و آزادی خواه برجسته و مؤسس جنبش مشروطیت دوم در جدی ۱۲۹۴ (دسامبر ۱۹۱۶) در سراج الاخبار، تحت عنوان «**حی علی الفلاح**» مقاله شدید ضد استعماری و ضد تحت الحمایگی اجنبی یعنی ضد انگلیسی، نوشت که بلا وقفه از طرف امیر حبیب الله خان سانسور گردید. طرزی نوشته بود:

« حی علی الفلاح! »

...ای ملت نجیبه افغانیه! شرافت ملی، عظمت قومی خود را محافظت کنید! استقلال و حاکمیت دولتی خود را صیانت نمایند! افغان که به دیانت و دینداری، به شجاعت و بهادری، بغیرت و ناموس شعاری در تمام دنیا مشهور و معروف شده باشد، آیا این را بر وجدان و ایمان و شرف و ناموس خود چسان گوارا کرده می تواند که نام حمایت و تابعیت دولت اجنبی غیردین و غیر ملت براو باشد؟

حاشا! حاشا! کلاً کلاً! افغان به بسیار آسانی و خوشگواری مرگ را قبول کرده میتواند، ولی هیچگاه، به هیچ صورت قطعاً، قاطباً کلمات متعفنه معده بشور آورنده تابعیت و حمایت را هضم کرده نمی تواند، معنی صاف و صریح تابعیت و حمایت اینست که، یک دولتی بدیگر دولتی بگوید: «بغیر از من، دیگری را شناس! بغیر از من، بادیگر دولتی حرف مزین! بغیر از من با دیگری دولتی عقد معاهدات یا رابطه مناسبات و معاهدات مکن! بغیر از من، بدیگر دولتی نه سفیر بفرست و نه سفیر قبول کن! معنی صاف و صریح استقلال تامه و آزادی کلمه نیز اینست که، هر دولت در همه چیزهایی که در بالا مذکور گردید، مستقل و آزاد باشد... تا به حال هرچه که بود، بود! هرچه که شد، شد! لیکن بعد از این افغان آن افغان نیست که از حقوق خود چشم پوشی بتواند....» [۱۳]

طرزی با چنین صراحت لهجه و نوشته های تنبیهی ضد استعماری خود، امیر را تکانه زد و امیر متوجه تحریک احساسات استقلال طلبی روشنفکران و مردم افغانستان گردید. بنابراین این شماره سراج الاخبار را فوراً سانسور و خود طرزی را به پرداخت ۲۶ هزار روپیه جریمه محکوم نمود و اظهار داشت: «مرغی که بی وقت آدان دهد، سرش از بریدن است.» [۱۴]

باید علاوه نمود که جنبش مشروطیت دوم در افغانستان، محصول فکر و اندیشه و تدبیر و خرد محمود طرزی بود و یکی از اهداف نخستین مشروطیت دوم (که در رهبری آن ظاهراً سردار نصرالله خان برادر امیر، ولی در واقعیت، شهزاده جوان امان الله خان داماد محمود طرزی قرار داشت)، حصول استقلال افغانستان از انگلیسها بود. و چون امیر حبیب الله خان در برابر این آرمان سترگ مشروطه خواهان مانع بزرگی شمرده میشد، مشروطه خواهان به این نتیجه رسیدند تا این مانع را از میان بردارند و راه را برای رسیدن به آزادی و استقلال کامل سیاسی کشور آماده کنند.

کمترین حق اعلیحضرت شاه امان الله برگردن ملت حق شناس افغانستان، تحصیل استقلال کامل سیاسی کشور است. بدون شک هرگاه او برضد انگلیس، بخاطر استقلال کشورش، مردم را به قیام و جهاد دعوت نمی کرد و مانند پدر خود با انگلیس کنار می آمد و از دستورات انگلیس در امور مملکت

داری پیروی میکرد، شاید تا زنده بود ، پادشاه افغانستان باقی میماند و تا وقتی که انگلیس نمی خواست ، هیچکس دیگری برای جانشینی او قد علم نمیکرد. اما او که عاشق استقلال و سربلندی میهن و آزادی مردم وطنش بود، این پادشاهی و تاج و تخت را در قدم آزادی مردم و استقلال کشورش گذاشت . و در اولین نطق چند ساعته اش در میدان مرادخانی کابل، خطاب به مامورین وشهریان شرافتمند کابل دم از استقلال عام و تام افغانستان زد و سلطنت خود را مشروط به کسب استقلال کامل کشور اعلان نمود و گفت:

«ملت عزیز من ! من این لباس سربازی را از تن بیرون نمی کنم تا که لباس استقلال را برای مادر وطن تهیه نسازم! من این شمشیر را در غلاف نمی کنم تا که غاصبان حقوق ملت را به جای خود[شان] ننشانم ! ای ملت عزیز و ای سربازان فداکار من ! بیاورید آخرین هستی خود را برای نجات وطن ، بیایید تا که سرهای پرغیرت خود را برای خلاصی وطن فدا سازیم !» [۱۵] این سخنان شاه آزادی خواه از جانب سربازان و افسران و شهریان کابل با غریو و نعره های الله اکبروزنده باد امیر امان الله! بدرقه شد.

شاه امان الله در اخیر اپریل ۱۹۱۹ جهاد برضد انگلیس را اعلام نمود و مردم شجاع افغانستان تا سوم ماه می برای سومین پیکار سرنوشت ساز با استعمار انگلیس آماده شدند. پیامد این اراده وعزم آهنین زعامت جدید با پشتی بانی قاطبه ملت افغان منتج به پیشنهاد متارکه جنگ از سوی انگلیس در سوم جون ۱۹۱۹ گردید که استقلال کامل سیاسی افغانستان را در پی داشت. افتخار به چنین زعامتی و چنان مردمی که با دادن جان های شیرین خود شاهد آزادی را به چنگ آوردند.

شاه امان الله غازی ، مردی وطنپرست و سخنور توانا و ادیب ماهری بود و در بیتی که خود سروده و در آغاز کتاب «حاکمیت قانون در افغانستان» آزین شده ، احساسات وطن پرستی اش را چنین بیان میکند:

شدم یکبارگی با جان و سر از دل گرفتارش

دهم خون عزیز خویش تا سازم چو گلزارش

ادامه دارد

۲۰۱۴ / ۹ / ۱۳

منابع قسمت دوم:

- ۱- افغانستان در پنج قرن اخیر ، چاپ ایران ، ج ۱ ، ص ۱۹۱
- ۲- فرهنگ ، ج ۱ ، ص ۱۹۲
- ۳- سیستانی، دونا بغه سیاسی- نظامی افغانستان در نیمه قرن ۱۹ ، چاپ ۱۹۹۹، مشهد ایران، ص ۱۸۳
- ۴- فرهنگ، بخش دوم، ص ۸۱۵، موهن لال، ج ۱، ص ۳۲۱
- ۵- فرهنگ، افغانستان در قرن پنجم، ج ۲، صص ۹۹۵-۹۹۸
- ۶- داکتر بلیو، نژادهای افغانستان، ص ۱۴
- ۷- پوهاندتری، دمشرق په آسمان کی دمغرب ستوری، ص ۱۲۷
- ۸- غبار، در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۶۱۱
- ۹- غبار، در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۶۱۱
- ۱۰- تاج التواریخ، ج ۱، ص ۲۰۰
- ۱۱- تاج التواریخ، ج ۱، ص ۲۰۳-۲۰۴

۱۲- عبدالاحد ناصر ضیائی، آخرین نامه امیر حبیب الله خان به حکومت برتانیه، پورتال افغان جرمن آنلاین: لینک ذیل دیده شود.

http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/nasser_ziayee_ahad_akherin_namay_amir_habibullah_khan.pdf

۱۳- محمود طرزی، شماره ۱۶ سراج الاخبار، جدی ۱۲۹۴

۱۴- پوهاند حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، ص ۸۲

۱۵- شاه امان الله، حاکمیت قانون، ص
